

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Human rights

حقوق بشر

فرستنده : داکتر هدایت

۰۴.۳۰.۱۰

## پروژه عدالت افغانستان

### ۵ عقب نشینی روسها و زمان پس از آن

#### ۵.۱ تغییرات در اوضاع سیاسی بعد از عقب نشینی روسها

در فبروری سال ۱۹۸۶ به نیروهای روس تحت رهبری گورباچوف یک تصمیم مبنی بر عقب نشینی در آخر سال ۱۹۸۸ رسید. در ماه می سال ۱۹۸۶ رئیس خاد داکتر نجیب الله بحیث منشی عمومی حزب خلق تعیین گردید. در ماه نوامبر در عوض وی ببرک کارمل رئیس شورای انقلابی تعیین گردید و کارمل در روس تبعید شده بود. در جنوری سال ۱۹۸۷ به تعقیب جلسه در مسکو رهبران ارشد حزب خلق از پلان عقب نشینی روسها آگاه شدند و رئیس جمهور نجیب الله آشتی ملی، مشارکت تمام احزاب سیاسی در قدرت، عفو عمومی برای زندانیان سیاسی و آتش بس را اعلان کرد. داکتر نجیب الله رئیس جمهور جمهوری نام نهاد جدید تعیین گردید. طبق معاهده ژینو که بتاريخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ مبنی بر عقب نشینی نیروهای روس بین افغانستان، پاکستان، ایالات متحده و روسها امضا گردیده بود. و کمک های نظامی و اقتصادی از طرف های ایالات متحده و روسها بر جناحهای مورد نظر شان تا جون ۱۹۹۰ ادامه یافت و داکتر نجیب نام حزبش را بنام حزب وطن تغییر داد و بطور رسمی دوباره جمهوری سوسیالیستی اعلان کرد.

#### ۵.۲ ملیشه ها و ترمز از حاکمیت قانون

به استثنای نیروهای روس حکومت بطور فزاینده بر نیروهای ملیشه بخاطر دفاع منطقه تکیه میکرد که بخاطر وفاداری به روسها پول و امکانات میگرفتند. این نیروها بحیث نیروی غیر رسمی در جریان اشغال روسها و حتی تا اواخر اجرات کرده بودند. قبل از بوجود آمدن اردوی ملی افغانستان، دولت بالای این چنین قوای غیر منظم بخاطر سرکوب شورشیان اعتماد داشتند.

در اواخر دهه ۱۹۸۰ گسترش ملیشه ها سربازگیری را در قوای مسلح به وجود آورد که تعدادی از عسکرها در عوض بالقوه به قوای دفاعی ناحیه ای پیوستند. نجیب الله گسترش ملیشه ها را به عنوان بخشی از پالیسی مصالحه می دانست. طوری که یک روش مناسب و آبرومند پیشنهادی تسلیم اپوزیسیون به رژیم تلقی می شد. بسیاری از ملیشه ها از مجاهدین سابق تشکیل شده بودند. وزارت امنیت ملی پروتوکول هایی را با ملیشه ها امضاء کرد که به آنها کنترل مناطق عملیاتی شان را به علاوه پول و مهمات در عوض آتش بس می داد. گرچه، ملیشه ها خارج از حلقه دستوراتی اردو عمل می کردند. آنها در مناطق تحت کنترلشان حکومت از خودشان داشتند. دولت هیچ نوع کوششی جهت کنترل اداری این گروه ها انجام نداده و شدیداً سهل انگاری نمود و اردو صلاحیت جلوگیری از

جنایات را نداشته، گرچه چنین اعمالی آموزش نیز داده می‌شد. با وجود این، طبق قوانین بین‌المللی اعضای این ملیشه‌ها مبارزانی بودند برای رهبری دولت افغانستان و قوای مسلحی که مسوول شناخته می‌شدند. در واقع، ملیشه‌ها دچار عدم انضباط و فرمانبرداری بودند. قوای مسلح به طور قابل ملاحظه در مناطق تحت کنترلشان حکومت خودشان را داشتند و در برخی موارد در سرپیچی و بی‌قانونی شهرت به دست آوردند. قوای ملیشه‌ها به خاطر کمین در راه مسافران برای دزدی به شمول بازگشت پناهندگان، غصب پول و سرمایه‌تجاران، چور و چپاول دارایی‌ها، غصب زمین‌ها و کاشت ماین‌ها بدون نقشه‌بندی و مشخص کردن آنها مسوول می‌باشند. گروه‌های ملیشه‌ها همچنین با یکدیگر می‌جنگیدند. در سپتامبر ۱۹۹۰، نجیب‌الله تمام قوای ملیشه‌ها را به خاطر سرکشی و زد و خورد‌های خیابانی که منجر به کشتار می‌شد، به بیرون رفتن از کابل دستور داد. یکی از گروه‌های قدرتمند و سازماندهی شده ملیشه‌ها تحت فرماندهی عبدالرشید دوستم در مناطق اطراف شبرغان در ولایت جوزجان، شمال افغانستان بود. دوستم در زمان کودتای ۱۹۷۸ در اردو بود و یکی از اعضای گروه پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) بود. بعد از تصفیه پرچی‌ها وی اردو را ترک کرده و بعد از ابتدای اشغال شوروی بازگشته و یک کندک ملیشه‌ها را که بعداً فرقه شده و سرانجام به فرقه پیاده‌پنجاه و سوم ترکیب شد، رهبری می‌کرد. اما توسط وزارت دفاع مستقیماً به نجیب‌الله گزارش می‌داد. ملیشه‌های جوزجانی که مشهور بودند یکی از معدود قوای ملیشه‌ها بودند که خارج از ساحه و منطقه‌شان مورد استفاده قرار می‌گرفتند. زمانی که شوروی عقب‌نشینی کرد آنها به قندهار منتقل شدند. آنها مهمترین قوای مسلحی بودند در کابل که توسط نجیب‌الله در سال ۱۹۹۰ بعد از حادثه‌های اختطاف، چور و چپاول و جنگ از شهر بیرون رانده شدند.

### تاریخچه ملیشه‌های جوزجان و دیگر قوای ملیشه‌ها تا سال ۱۹۹۲

۵.۲.۱

تشکیلات سیاسی و جنبش نظامی که بعداً جنبش نامیده شد عمدتاً در جریان عصر کارمل و نجیب‌الله به خاطر انکشاف تشکیلات‌های نظامی با هویت منطقه‌ای و محلی طرح ریزی شد. در حالیکه انکشافات سیاسی مشابه در بین مجاهدین وجود داشت مانند: انکشاف عمدی احزابی که به مسائل قومی-منطقه‌ای می‌پرداختند و ظهور دیگر سازمان‌های با تعصب نژادی-منطقه‌ای. زمانیکه برخی از این دو گروه حمایت شده و در اوائل پیدایش بخشی از جنبش بودند، مرکز اصلی جنبش که در سال ۱۹۹۲ پدیدار شد توسط قطعه‌هایی که که رسماً بخشی از اردوی نجیب‌الله بودند، اداره می‌شد. داستان دوستم و به طور برجسته قطعات از یک که اطراف وی ائتلاف کرده بودند در این تاریخچه اساس می‌باشد و زمانی که وی بدون شک تنها قوماندانی که این نقش را در دهه ۱۹۸۰ ایفا می‌کرد، وی بیشترین شهرت را کسب نموده است.

بسیاری از ساختارهای مسلح مشابه با اردوی منظم و پولیس نظامی توسط دولت کمونیستی در سال‌های بعد از انقلاب ثور ۱۹۷۸ در تمام مناطق کشور ایجاد شد. برخی از آنها به حزب کمونیستی وابسته بودند. در حالیکه مابقی دفاعی بوده و به تاسیسات صنعتی یا قبیله‌های مشخص محلی یا شخصیت‌های فئودالی وابسته بودند. با گذشت سال‌هایی چند، شمار آنها افزایش یافته زمانی که سطح سازماندهی و ماهیت مخلوط مشخصات و روابط داخلی‌شان را مشخص نمودند. بسیاری از آنها از بودن به عنوان دفاع اصلی منطقه به قطعه‌های جنگی انتقال یافته در خارج مناطقشان تغییر ماهیت دادند. آنها با خاصیت عسکرگیری که داشتند یک گروه مسوول و مربوط نظامی را به نمایش گذاشتند.

زمانیکه برخی از مجاهدین به دولت پیوستند، بسیاری از آنها به عنوان قطعه‌های ملیشه‌ها عرض اندام نموده و ساختار اصلی و منطقه و حوزه فعالیتشان را حفظ کردند در حالیکه مابقی حامیان فعال دولت شده و در جنگ در مناطق دیگر شرکت ورزیدند. در شمال، بیشتر گرایش به سمت دولت توسط افزایش و آگذاری از احزاب مجاهد حاکم پشتون پایه‌گذاری شده در پیشاور که اکثریت به نظر می‌رسیدند، سوق داده شد. همچنین اقلیت‌ها توسط تکالیف سیاسی و اقتصادی از جانب دولت جلب می‌شدند.

با ختم دوره نجیب‌الله، طیف قطعات در شمال افغانستان شامل آنهایی بودند که مستقیماً به رئیس‌جمهور ارتباط داشتند، آنهایی که به وزارت دفاع، وزارت امنیت ملی (سابق خاد و بعداً به واد تغییر نام داد)، وزارت داخله (با پولیس) و احزاب سیاسی چپ ارتباط داشتند. زمانی که تعدادی اساس سیاسی قوماندانیشان شده و تعدادی وابستگی‌های ملی مختلف داشتند، رقابت در میان آنها به وجود آمد. انگیزه‌ها متفاوت بود از احزاب سیاسی و اقتصادی، بقای نفس و نشریه‌های سیاسی محلی گرفته تا امنیت قومی و برای تعدادی خودکفایی سیاسی و اقتصادی انگیزه‌شان بود. در سطح پایینتر، در سال‌های اولیه دفاع علیه حملات مجاهدین عامل اصلی عسکرگیری بود، گرچه بعداً در جنگ خدمت عسکری عامل اصلی شده بود.

در حالیکه بسیاری از این به اصطلاح ملیشه‌ها، بسیار منظم‌تر از آنچه که معمول بود، شدند و از لحاظ ساختار داخلی، پرسونل و امکانات به راحتی با اردوی منظم مقایسه می‌شدند. بسیاری از آنها رفتار و جنگ‌کردنشان بیشتر شبیه قطعات نظامی آموزش دیده بودند به جای اینکه تصویر سنتی از یک ملیشه‌ها نا منظم متصور باشند. همچنان در تشکیلات نظامی دوستم و سید جعفر نادری اکثریت آنها بطور دایم در خدمت نظامی بودند و الی زمان ختم دوره

نجیب الله آنها ما نند قوای منظم نظامی بودند که در تمام نقاط کشور خدمت می کردند. مابقی، برعکس، بیشتر به قطعات دفاع خودی نا نظم بوده و نظامیان آن بطور نیمه وقت و بدون داشتن یونیفرم کار میکردند و نقش آنها به امنیت همان محل محدود می شد.

دوستم و تاریخچه قطعه اش یک نمونه کلاسیک انکشاف یک قطعه منظم می باشد. گرچه وی به آن اندازه که دیگران پرسونل مجاهدین داشتند، ندارد. دوستم خدمت عسکری اش را تکمیل کرده و در دهه ۱۹۷۰ به عنوان عسکر چتر باز که طبق قانون لازم بود، آموزش دیده بود. به تعقیب آنکه از خدمت عسکری ترخیص گرفت، وی شغلی را در اطراف ساحات نفتی شبیرگان، مکانی که وی در زمان کودتای ثور کار میکرد، پیدا نمود. زمانیکه دولت شروع به مسلح کردن کارمندان پالایشگاه نفت و گاز نمود - ایجاد گروه هایی برای دفاع انقلاب، به عبارت دیگر قطعات محلی دفاع خودی - وی مشغول اصول آموزش نظامی اش بود و تشویق به خدمت عسکری شد. گروه وی در پاسخ به افزایش جنگ در مناطق اطراف شبیرگان تحت سرپرستی وزارت امنیت ملی منتقل شد. در اواسط دهه ۱۹۸۰ دسته وی بزرگتر شده و به سطح تولی در سال ۱۹۸۷ و سطح عهد، غند ۷۳۴، در سال ۱۹۸۸ رسید. زمانیکه قطعه در تمام نقاط جوزجان شروع به سربازگیری نموده و یک قرارگاه نسبتاً مهم داشته، بسیاری از این نیروهای مسلح اولیه و قوماندانان از قریه خود دوستم، خوجه دوکوه آمده بودند و اینها از مرکز قطعه در آن موقعیت بحرانی نماینده گی می کردند و دو مرتبه زمانی که بعد از سال ۲۰۰۱ ایجاد شد، دوستم و قوماندانان مطیعش و اندازه قطعه های آنها پی در پی بزرگتر شده و بسیاری یک شخصیت قوی وفادار به شخص دوستم را گسترش دادند.

**عبدل چریک**، (یک عرب از سید آباد، شمال شهر سر پل) یک مثال اولیه می باشد. وی در ساحه گاز شبیرگان کار می کرد و همچنان در گروه محلی دفاع از خود نام نویسی کرد و از دسته به تولی به قوماندان کندک ترقی نمود. سپس قوماندان کندک شناسایی فرقه پنجاه و سوم شده و زمانی در سطح فرقه ترفیع کرد. بعد از سال ۱۹۹۲ وی قطعه مستقل خویش، غند پنجصد و شصت و چهارم (۵۶۴) را رهبری کرده (گرچه وی به فرقه پنجاه و سوم در سالهای ۱۹۹۶-۱۹۹۷ بازگشت) و به عنوان وفادار دوستم تا زمان مرگش در سال ۱۹۹۹ باقی ماند. در اواخر دهه ۱۹۸۰ یک تعداد از قوماندانان مجاهدین برجسته و قطعاتشان مستقیماً به وی پیوسته بودند. این قوماندانان عبارت بودند از: **رسول پهلوان** (ازبک) از فاریاب و **غفار پهلوان** (ازبک) از سر پل، هر دو قوماندان ارشد به علاوه دیگران مانند **غلام حیدر** (ازبک عرب) از جوزجان و **سراج خان سیدی** (ازبک) از سر پل. انگیزه ها متفاوت بود و اغلب با فرصت طلبی و غنی سازی خودشان همراه بوده، گرچه تفکر سیاسی استراتژیک و سیاست نژادی عامل های مهمی در بین قوماندانان های ازبک سیاسی مانند سیدی برای هدایت به اتحاد مجددشان بوده است.

زمانی که قطعات شمال شروع به استقرار در سرتاسر کشور نمودند و چنانچه دوستم قادر به جذب عسکر بود، وی توانست که افزایش مرکز حمایتی و بعداً پیشرفت قطعه اش را انجام دهد. گرچه، ترقی و پیشرفت قطعه اتوماتیک نبود و جلب کردن جامعه اش مشخصاً نقش فعالی را در بلندسازی وضعیت قطعه اش دارا بود. نمایندگان متعددی از جوزجان شخصاً به نجیب الله درمورد ایجاد فرقه پنجاه و سوم (۵۳) عریضه کردند.

در سال ۱۹۸۹، در کمتر مدتی بعد از قوای اتحاد شوروی، لوا وی به فرقه ۵۳ ارتقا کرد که مستقیماً بعد از طی مراحل وزارت دفاع به نجیب الله گزارش شد. این انکشاف افزایش اتکا و اعتماد را به واحد های شمال برای عملیات های نظامی و غیره نشان داد، اضافه تر اینکه، فرقه ۵۳ و شخص دوستم توسط دولت نجیب الله به اساس نقش شان در دفاع از دولت قدردانی می شدند. قابل اهمیت نیست که فرقه ۵۳ و فرقه ۸۰ باهم بی نظیر بودند در اینکه هر دو فعالیت شانرا به حیث ملیشه های محلی به وزارت امنیت ملی آغاز و بعد به فرقه های منظم اردو رسیدند، چیز که دیگر قطعات در بین ملیشه های افراطی سرتاسر کشور آنها تجربه نکردند. در این دوره یک ساحه نفوذ بیشتر و حمایت بیشتر در بین آنها که در در وزارت امنیت ملی صعود کردند پدیدار شد. تعداد زیاد ازبک ها، گروه های کوچک عرب و تاجک که با خاد در شمال کار می کردند در رابطه با دوستم انکشاف کردند و آنها بیشتر جز لاینفک گروه وی شدند.

در چهار اطراف مزار شریف، مثل دیگر مناطق، ملیشه هاهمچنان همگام به ردیف های تقریباً مشابه رشد کردند) اگرچه هیچ کدام آنها به موازنه و مسیر مشابه که دوستم از قطعات وزارت امنیت ملی به واحد های منظم اردو رسیدند. در اواخر دهه ۱۹۸۰ هشت گروه با وزارت امنیت ملی رابطه داشتند، هرکدام با مسئولیت های مشخص در امنیت اطراف شهر نقش داشتند. این تحت فرماندهان با سوابق متفاوت به شمول قوماندانان اسبق مجاهدین، فیودال ها، (به شمول **وکیل عبدالوهاب**)، و طرفداران واقعی و خالص حزب دموکراتیک خلق افغانستان (به شمول **قاری انور**، و **رحمت پهلوان**، که بعد ها شیر عرب باوی کار می کرد)، و افسران مسلکی (**قادر کارگر**) بودند. اینها از لحاظ قومی تاجک و عرب بودند به یک بلوچ و یک فرمانده هزاره.

اینها شامل **مامور امان الله " گلیم جم"**، یک معلم بلوچی از امرخ واقع جنوب ولایت بلخ که فامیل اش در جنگ های داخلی مجاهدین کشته شده بود و با تعداد زیاد از ساکنین ده به مزار آواره شدند. اگر چه ظاهراً او یک مجاهد سابقه جمعیت بود که علت آوارگی وی از اثر جنگ های ذات البینی مجاهدین بوده، **امان الله گلیم جم** در همین جریان از

طرف وزارت امنیت ملی استخدام و سالهای بعد آن یک قطعه نظامی را تأسیس کرد که متمرکز بود به دوستان آواراه قریه اش (به شمول فیودال های محلی، نبی بای و کیل عصمت الله خان). این قطعه متعاقباً رشد کرده و با نام گلیم جم بد نام شده، اصطلاح عام برای قطعات ملیشه های شمال شده و تقریباً مفهوم و معنی قومی بخود گرفت. اصطلاح گلیم جم یک هم چنان یک ضرب المثل برای خشونت و نقض حقوق بشر در شرق و جنوب کشور جای که وسیعاً گسترش یافت گردید. این نام، به علاوه اینکه اکثراً تسط کلمه جوزجانی تعویض می شد، وسیعاً در ادبیات و مطبوعات مجاهدین برای قطعات دولتی سمت شمال استفاده می شد.

ریشه نام گلیم جم دارای اهمیت است. گلیم جم اصطلاحاً به معنی جمع کردن گلیم است با استفاده در جملات مجهول، و اولین بار برای خود امان الله گلیم جم استعمال شد بعد از اینکه تمام اعضای فامیل وی تیر باران شدند (در امان زمان به او گفته شد که گلیم تان جمع شده). به این معنی که کار وی تمام شده بود. این که دقیقاً چگونه واقع شده نامعین است، اما متعاقباً به جملات معلوم استفاده شده که تشریح کند چی گونه اصطلاحاً قوت های ملیشه در مقابل دیگران چی گونه رفتار می کنند، مثلاً آنها هر چیز را غارت می کنند، و این نام ترکیب شد با ملیشه های شمال ( اگر چه ملیشه های دیگر مناطق کشور به طور اهم متفاوت رفتار می کردند). قطعه گلیم جم اصلاً از قرار گاه قومی وی توسعه یافته و سر انجام در ولایت بلخ در میان تمام گروپ قومی به طور وسیع تأسیس شد. جالباً، حتی پشتون ها نیز تقاضای ملحق شدن را به این قطعات کردند، ولی آنها از بین رفتند.

## ۵.۲.۲ ملیشه های مزار شریف

انگیزه های استراتژییک آگاهانه، ریشه گرفتن از تضاد های نژادی در حد ملی فوقاً ذکر گردید، ملیشه ها در تصمیم گیری قوماندانان مجاهدین یک نقش را در تضعیف دولت بازی کردند، و برای سربازی به عنوان ملیشه ها نام نویسی کردند. در اواخر دوره نجیب الله به کوشش سیاسی آگاهانه، پیش دستی کردن در حملات یا نگهداری قدرت سیاسی توسط عناصر اداره پشتون اکثریت مجاهدین را تحریک نمود تا از مجاهدین انشعاب کنند. همچو تفکر استراتژییک در یک زمان در قضیه پسر خلیفه رجب، یک فرمانده هزاره، از المرز مزار شریف، که بعداً به سید اسد، فرمانده حرکت اسلامی در چارکننت، جنوب مزار شریف پیوست آشکار بود. که بعداً قوماندان سید اسد به خاد در مزار شریف در ۱۹۸۹ پیوست. در بغلان و سمنگان یک پروسه همزمان به تأسیس فرقه ۵۳ در جریان جنگ نیز واقع شد. این ساحه مقر جامعه اسماعیلیه بود، یک اقلیت قومی که وسیعاً علیه شان تبعیض قابل بودند و از نقطه نظر اقتصادی فقیر. با ساکن شدن در امتداد یا نزدیک به سرک اصلی که بطرف شمال تونل سالنگ منتهی می شود، همکاری اسماعیلیه ها به رژیم بخاطر تضمین امنیت قافله های که به طرف کابل می آمدند حتمی شد.

به تعقیب یک انشعاب درون فامیلی بر سر رهبری جامعه، این مقام توسط سید منصور نادری، از کیان، جنوب غرب بغلان که متحد به دولت بود و توسط دولت حمایت می شد به عهده گرفته شد.

نخست، قطعات تحت حمایت وزارت امنیت در میان مردم اسماعیلیه با استخدام شدن پسر سد منصور، سید جعفر به عنوان فرمانده تأسیس شد. مقر نژادی انی قطعه و اندازه ان در امتداد سال ها به اوج خود صعود کرد و شامل گروپ های محلی مجاهدین و ملیشه ها از میان تاجیک ها، هزاره ها، ازبک های بغلان، و جوامع پشتون بغلان گردید. اکثریت مجاهدین که از خانه های شان آواره شده بودند، به پل خمیری، مرکز ولایت و یک مرکز پرجنب و جوش صنعتی کوچ کردند و ثبت نام شدند. طور اهم، سید جعفر نادری فعالانه توافقات غیر رویارویی با دیگر گروپ های مجاهدین تأسیس کرده و اکثریت آنها را از نظر مالی حمایت می کرد، بدین وسیله یک اندازه امنیت را از کابل به طرف شمال و بر عکس تضمین می کرد.

در اواخر ۱۹۸۰ قطعات مرکزی دوباره داخل فرقه ۸۰ ساخته شدند که مرکز شان در کیلگی جنوب پل خمیری شد و فرقه ۵۴ (یک فرقه منظم سابقه) که از کندز به سمنگان انتقال یافته بود و فرقه ۲۰ نهرین (هم یک فرقه منظم قبلی) که دوباره به پل خمیری مستقر شد به آن پیوست. اکثریت اعضای فامیل پست ها و مقامات فرماندهی در این قطعات داده شد. اگر چه فرقه ۸۰ قویترین قطعه باقی ماند و روابط با ملیشه ها در شمال شرق برگزار شد.

با عقب نشینی نیرو های شوروی اعتماد رو به افزایش به نیروهای ملیشه خارج از چهارچوب وزارت دفاع پدیدار شد. ضرورت آنها قبلاً پیش بینی شده بود و بنیانگذاری ملیشه ها در شمال حد اقل با فرارسیدن عقب نشینی نیرو های شوروی تسریع شد. مقامات شوروی کوشش کردند در قسمت های از شمال سیستم ملیشه اضافی برابر تأسیس کنند، اگر چه این فقط منحصر به جوزجان ماند.

از لحاظ فعالیت های نظامی ملیشه های شمال در خارج از مناطق شان نیز خیلی مشهور بوده ولی دارای شهرت خوبی نبودند. هنگامیکه دولت از کمک ملیشه ها ستایش به عمل آورد، اکثریت بطور قابل توجیح به خشونت بیش از حد، سو استفاده از حقوق بشر دزدی به طور کلی شریک شدند. در اواخر ۱۹۸۰ گزارش ها از تنش بین ملیشه ها و قوت های منظم و از عدم توانایی دولت در کنترل آنها شایع شد. اکثریت آنها از شمال، بر علاوه دیگر ملیشه ها—عصمت مسلم اچکزای از کندهار که خود یک مثال برجسته است—و آنها که از دیگر نقاط کشور اند در اواخر ۱۹۸۰ در چهار اطراف کندهار مستقر گردیدند. در ۱۳۶۶ مطابق به ۱۹۸۷ گروه های که تحت فرمان دوستم

(K734) و قادر کارگر (K733) اولین آرایش قشون شان را در کندهار دیدند، با دو سفر دوطرفه که بعد از کندک (K732) امان الله گلیم جم رفتند. این قطعات و قطعات مادون شان همه خدمات متوالی را در قندهار، جنگ های سنگین را دیدند و خسارات سنگین را متحمل شدند.

در طول سال های بعدی قطعات ملیشه به شمول آنها که جز فرقه ۵۳ و فرقه ۸۰ شده بودند به علاوه قطعات مستقل در سرتاسر کشور خدمت دیدند. قطعات جوزجانی و سرپلی احتمالاً طور بیشتر وسیع آرایش دیده بودند نسبت به فرقه ۸۰، قسمیکه این یکی در مقابل مجاهدین در ساحات خود فعال بود (در حالیکه قوت های جوزجان، در جاهای که مجاهدین ضعیف بودند، به این هدف ضرورت نبودند). اگرچه فرقه ۸۰ در لوگر، پغمان و همچنان در دو طرف سالنگ خدمت نموده اند. تعداد زیاد قطعات به شمول رحمت پهلوان (عرب از بلخ) و امان الله گلیم جم و تعداد زیاد دیگر را فرقه ۵۳ خدمات بیش از حد در شرق خصوصاً در چهار اطراف خوست دیده اند، خسارات زیاد را متحمل شده اند، خصوصاً فرقه ۵۳ بعد در جریان دفاع نهایی ناموفق خوست. قطعات عبدال چریک در کندهار، لوگر، غزنی، گردیز، کوهی صافی، و چهار اطراف کابل خدمت دیدند. نیرو های جوزجانی همچنان در حومه شهر کابل، در تخار، بدخشان و هرات آرایش یافته بودند. زمانی هم دولت و واقعاً از طرز برخورد ملیشه ها به شمول یک حادثه بدنام که در آن نیرو های جوزجانی کارمندان یک فاحشه خانه را در ۱۹۹۰ اختتام کردند انتقاد کرد. این حادثه توأم با شکایات گسترده راجع به رفتار ملیشه ها از تمام نقاط کشور به علاوه کابل منتج به انتقال دوباره آنها به خارج از شهر شد.

دولت نجیب الله اگر چه قرار که ملاحظه شد بخاطر بقای سیاسی اش متکی به این قطعات بود و به ضمانت اجرایی آن ادامه داد و به اسقرار آنها علیه مخالفین ضرورت داشت. استقرار و آرایش نظامی ملیشه ها در سرتاسر کشور واقع شد و پروسه در شمال دقیقاً موازی بود با دیگر جاها در میان تمام گروپ های نژادی و قومی و او یک پروسه تلقی نمی شد. اگر چه از نگاه نژادی و قومی مهم بود که اکثر قطعات را از یک ناحیه یا گروپ قومی نژادی علیه مجاهدین از گروپ قومی دیگر قرار می داد، مشخصاً قطعات شمال را علیه مجاهدین پشتون استفاده می کرد. استقرار ملیشه ها در شمال اگر چه استنباط و دلالت های دیگر سیاسی و نتایج دیگر از بقیه کشور داشت که این گروپ نظامی شده بود و از این لحاظ قبلاً دارای اختیار و قدرت سیاسی ضعیف داده شده بود و اقلیت ها را ناراضی کرده بود. طور بحرانی، این عمل و دیگر پروسه ها انکشاف یک مرکز ثقل جوزجانی را تسهیل نمود. همچنان انکشاف روابط رقابتی را بین فرماندهان ملیشه دارای سوابق مشابه را بوجود آورد که سر انجام روابط بین اعضای دولت و ملیشه های محلی وسیله تجرید کشمکش بین قوای سیاسی خلق و پرچم را فراهم کرد، طور که روابط قومی و نژادی جایگزین وفاداری و صداقت ایدیولوژیکی گردید و مستقیماً در سقوط نجیب الله در ۱۹۹۲ کمک کرد.

### ۵.۳ خشونت و بدرفتاری توسط قوای نظامی افغان و قوای ملیشه در ۱۹۸۹ الی ۱۹۹۲

در سال ۱۹۸۹، دولت نجیب الله عملیات های تصفیوی را در پغمان، میدان شهر و لوگر تنظیم و اداره کرد. طبق اظهارات شهود، هدف اصلی ظاهراً یک قرارگاه حزب اسلامی بود. اگر چه، اظهارات بیان می دارد که قوای دولتی که با ملیشه های جوزجانی عمل می کردند، تاکتیک های سوختاندن زمین ها، بامباردمان غیر قابل تشخیص و سوختاندن و به خاک یکسان نمودن قریه ها را اتخاذ کردند. در نوشته خویش راپورتر مخصوص آرمکورا در ۱۹۹۰، اظهار کرده است که راکت های میزائل که توسط قوای افغان در آن زمان استفاده می شد اساساً متمرکز به اهداف نظامی بود، اما عدم دقت در هدف اکثر منجر به ویرانی اهداف غیر نظامی و سبب هراس بیشتر در بین مردم می شد.

در روز دوازدهم عملیات، قوای دولتی در دره زرگر پغمان با مقاومت روبرو شدند. قطعه اساسی دولتی در ساحه دره پشه یی پغمان غند ۲۶ فرقه ۱۰ بود. طبق افسران نظامی که پروژه عدالت افغانستان با آنها مصاحبه انجام داده، نیرو های پیاده شش تن از جنگجویان مجاهد را از میدان شهر دستگیر و اعدام کردند، یکی از این شش نفر به نام محراب الدین و دیگر آن به نام داود بود.

شاهد که مخفف اسم آن (و) و ساکن محل بود چنین اظهار نمود:

در (سپتامبر\_ اکتوبر ۱۹۹۰) مادر خانه بودیم وقت که آنها به ساحه ما فیر کردند. اول فکر کردیم که آنها سلاح های ثقیله مانند بیم ۲۱، توپ دیسی و راکت های اوراگان فیر می کردند، اما بعد دیدیم که این اسلحه با سایر تفاوت داشت. من به برادرم گفتم بیرون برو و معلومات کن که آنها از کجا فیر می کنند و دلیل آن چیست.

برادرم به مسجد جای که همه مردم در وقت فیر اسلحه ثقیله جمع می شدند، زیرا زیر زمینی مسجد محل خوب برای اقامت بود رفت. وی کمی ناوقت برگشت. وقتی که آمد، گفت مردم می گفتند دولت بالای ولسوالی محمد آغه ولایت لوگر حمله کرده است.

ما معتقد بودیم که دولت نمی تواند به زودی به ولسوالی محمد آغه بیايد، بخاطر که مجاهدین در یک موقعیت علیه آنها در هوئل مامور سلام و ساحه کتب خیل قرار داشتند و در این ساحات سنگر گرفته بودند. اما هر روز جنگ از طرف هر دو جناح تند تر و شدیدتر می شد.

ما در جریان جنگ برای مدت یک ماه در قریه خویش بودیم. بعد اقامت کردن بیشتر از آن ناممکن بود. ما از قریه خویش به قریه پوراک ولسوالی پل اعلم ولایت لوگر کوچ کردیم. آنجا آخرین محل برای رفتن بود. وقت ما به پوراک رفتیم، برادرم دوباره به محمد آغه جهت انتقال اموال و لوازم ما برگشت، اما متأسفانه در اثر فیر سلاح ثقیله توسط قوت های دوستم و سایر قوت ها به قتل رسید.

این واقعه در سال ۱۳۶۹ (۱۹۹۰) در ماه میزان واقع شده است. این واقعه تا ماه ثور سال بعد ادامه یافت. آنها تمام ولسوالی محمد آغه را به آتش کشیدند و هیچ چیزی برای این ولسوالی و مردم آن باقی نماند. در جنگ که در ولسوالی محمد آغه واقع شد مردم و مجاهدین در یک طرف و قوای دولتی تحت فرمان **نبی عظیمی، دوستم، عظیم زرمی** و تابعین آنها در یک طرف قرار داشتند. **نبی عظیمی** از وزارت دفاع، **عظیم ظرمی** از وزارت داخله و از گروپ های قومی **دوستم، همایون فوزی، اسد مارخور، جوهر بیگ، عبدال چریک** و دیگران مانند **سید منصور نادری** و **امان الله گلیم جم** در جنگ دخیل بودند. ولسوالی محمد آغه دارای ۱۲۵ - ۱۲۷ قریه بزرگ می باشد. تمام این قریه ها تحت حملات سلاح ثقیله قرار گرفتند تا اینکه مردم مجبور به مهاجرت به دیگر جاهای کشور شدند. من برادرم به نام بسم الله را در جنگ از دست دادم. آنها تمام دارائی مرا به تاراج بردند. قوت های دولتی و قوت های دوستم این عمل را اجرا کردند. آنها خانه ما را ویران کرده و به خاک مبدل کردند من تمام این حوادث را به چشم خویش دیدم.

شاهد (ف) هم چنان حملات راکتی توسط دولت نجیب را بالای لوگر تشریح کرد:

" ما به خاطر حملات راکتی و بمباردمان قوای دولتی بالای خانه های ما مجبور شدیم از ولسوالی محمد آغه به ولسوالی پل اعلم مهاجرت کنیم. ما به قریه کنجک پل اعلم رفتیم. در دسامبر ۱۹۹۰ یک راکت به مقابل خانه که ما زندگی می کردیم اصابت کرد. در نتیجه دو پسر همراه با هفت طفل دیگر که مصروف بازی بودند به قتل رسیدند. بعد از چند روز مردم به زرغون شهر ولسوالی محمد آغه لوگر کوچ کردند. هزار ها تن در اثر جنگ کشته و یا معیوب شدند. آنها اشجار را قطع کردند، مساجد و مکاتب را سوزاندند و چهار ذخیره آب را که برای هفت قریه بود ویران کردند.

در ولسوالی محمد آغه یک لوی حزب اسلامی به نام لشکر ایثار مستقر بود. دولت تمام این ولسوالی را سوختاندند تا اینکه به دشمن شان رسیدند. افسران مسئول عبارت بودند از جنرال نبی عظیمی، جنرال دوستم و عظیم ظرمی. دیگر قطعات مانند سید منصور نادری، دگروال محمد گل مسئول قطعه ۱۰۰ قهرمان، امان الله گلیم جم و دیگران هم در این جنگ درگیر بودند. در جریان عملیات تعداد دقیق مردم این ولسوالی تقریباً به ۱۳۰۰۰ نفر می رسید. این ولسوالی ۱۲۵ قریه بزرگ دارد که به چندین قریه کوچک تقسیم می شود. در جنگ که در سال ۱۹۹۰ (۱۳۶۰) واقع شد و تا سال ۱۹۹۲ (۱۳۷۱) ادامه یافت تمام ولسوالی به آتش کشیده شد و سوخت. ما از ولسوالی محمد آغه به ولسوالی پل اعلم مهاجرت کردیم و در قریه کنجک زندگی می کردیم، عملیات دولت به آهستگی به ولسوالی پل اعلم رسید. در دسامبر ۱۹۹۰ قطعات دولتی شروع به انداخت سلاح ثقیله بالای قریه کنجک ولسوالی پل اعلم کردند و یک راکت مقابل خانه ما اصابت کرده در نتیجه دو پسر یکی بشیر احمد به سن ۷ سالگی و دیگر آن محمد جواد که ۹ سال داشت به قتل رسیدند و تمام دارائی ما از دست رفت. من حادثه را به چشم های خود دیدم. وقتی که دو پسر کشته شد، همزمان ۴ نفر دیگر زخمی و ۹ نفر کشته شد. چهار نفر آن از قریه ما و دیگر کشته شده ها و زخمی ها از قریه کنجک بودند.

طبق گفته شاهد با مخفف (الف) که همراه فامیل خویش در قریه برجگ ولسوالی پغمان زندگی می کردند، در اوایل ۱۹۹۰، دولت افغانستان خویش را در شهر کابل در چمتله راه قرغه، در مهتاب قلعه، باغ داود و چوک ارغندی مستقر کرده بود. از طرف شب نیروهای دولت حمله شدید به پغمان کردند. در جریان این حمله تمام قریه ها در پغمان از خواجه مسافر الی بلند ترین نقطه پغمان متأثر و خساره مند گردیدند. طبق اظهارات شاهد (الف) مجاهدین از هر حزب و گروه در پغمان بودند.

(الف) اظهار داشت:

تمام مردم یا در زیر زمینی ها و یا در خانه های طبقه پائین منزل شان در آن فصل سرد زمستان می نشستند. صبح روز بعد مردم تمام قریه به طرف کابل حرکت کردند. به چندین ریش سفید گفته شد که اول از قوماندانان اجازه بگیرند، بنابراین آنها به فرقه مهتاب قلعه رفتند. وقتی آنها **نبی عظیمی** و **دوستم** را در آنجا یافتند، از آنها اجازه رفتن به شهر کابل را گرفتند. تعداد زیاد مردم به شمول مردان مسن، زن ها و اطفال در هر جا منتظر بودند تا اجازه رفتن را حاصل کنند.

ساعت يك بعد از ظهر بود که آنها اجازه برآمدن از پغمان را به مقصد کابل دادند، اما سرباز ها در قطعات نظامي مردم را اذیت کردند. سرباز هاي دوستم از مردم پول، ساعت، بوت و جمبر گرفتند و بعد به آنها اجازه رفتن را دادند. بعد وقتی که دوستم و نبي عظيمي بالاي ولسوالي ما حمله کردند، آنها تمام دارائي ما را به تاراج بردند و بعد به قیمت نازل در کابل فروختند. آنها دارائي ما را به شمول چوب دستک خانه هاي مادر کابل فروختند.

شاهد ديگر به نام (الف-ت) بمباردمان قریه خویش را که به تاریخ ۱۳۶۹-۷-۱۰ واقع شده چنین توضیح داد:

ساعت ۴ صبح طیاره هاي دولت قریه هاي ما را بمباردمان کردند. به مجرد که فیر سلاح ثقيله از هوا و زمین شروع شد، قطعات نظامي زميني کندک نبي عظيمي حملات شان را با راکت هاي اوراگان و بيم ۲۱ آغاز کردند. در نتیجه ۳۶ تن غير نظامي کشته و تعداد ديگر زخمي شدند. عمليات براي مدت يك ماه دوام يافت. مردم زخمي هاي شان را به پاکستان انتقال دادند و همچنان از لوگر کوچ کردند. پسر خواهرم به اسم محمد پتنگ در خانه ما در اکتوبر ۱۹۹۰ به قتل رسيد.

در اين ولسوالي ۱۹۶ قریه وجود دارد که تمام شان از اثر اين عمليات نظامي خسارات سنگين را متحمل شدند. من پسرخواهرم به اسم پتنگ را در اين حادثه از دست دادم و مجبور به مهاجرت به پشاور شدم. آنها باغ و ديگر دارائي ام را به يغما بردند. من تمام اين حادثات را به چشم خویش ديدم.

شاهد (ب) اظهار داشت که حمله در يك قطعه نظامي حزب اسلامي حکمتيار که در تنگي واغ جان صورت گرفته بود. دولت به منظور دور کردن يك گروپ حزب اسلامي به نام لشکر ايثار از راه کابل-گرديز اين حمله را اجرا کرد. دولت نجيب حمله خویش را از ولسوالي محمد آغه آغاز کرد. آنها يا مردم را کشتند و يا وادار به مهاجرت کردند.

در ۲ دسامبر ۱۹۹۰، بعد از اينکه دولت ساحات غير کوهستاني را در ولسوالي محمد آغه اشغال کردند، آنها در بالاي نقاط مرتفع، کوههاي که ولسوالي محمد آغه را از ولسوالي پل اعلم جدا مي کند راکت مورد اصابت بمب و راکت قرار دادند. در آن زمان يك راکت در پيش روي خانه که مامي نشستيم اصابت کرد. در نتیجه ۹ طفل کشته شد. دوتاي آنها پسرانم يکي به نام ايميل جان ۷ ساله و ديگري به نام اجمل ۱۲ ساله بود. همچنان از دوست نزديک سر معلم فقير خان دو پسر به نام هاي محمد بشير و محمد جواد به قتل رسيدند. پنج طفل ديگر از عين قریه به قتل رسيدند، اما من نام آنها را به خاطر ندارم. بعد از اين حادثه ما به قریه زرغون شهر مهاجرت کردیم و ما تا ختم زمستان آنجا بودیم. بعد از آن به خاطر سنگيني و شدت جنگ به پشاور پاکستان رفتيم.

#### شاهد (م) چنین گفت:

وقتي که دولت به ولسوالي ما حمله کرد، مردم سرگرم زندگي شان بودند. دفعتاً در دسامبر ۱۹۹۰ آنها خانه هاي ما را از زمین و هوا مورد حمله قرار دادند. آنها خانه هاي ما را بمباردمان کرده و يا توپ انداخت مي کردند. برادرم براي خريدن گندم براي زمستان رفت اما نمي دانم که کجا رفت. ساعت ۴ بعد از ظهر بود که اوضاع کمي بهتر شد. فیر سلاح ثقيله خاموش شد و مردم از مغاره هاي که جهت حفظ جان شان رفته بودند بيرون شدند. ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر آنها مرا از مرگ برادرم مطلع ساختند.

آنها به من گفتند که برادرم در قلعه نذير از اثر فیر سلاح ثقيله به قتل رسیده است. من رفته و جسد او را در قبرستان زرغون شهر دفن کردم زیرا در ساحه ما فشار دولت زياد بود. تقريباً به تعداد ۲۰۰ قریه در ولسوالي محمد آغه وجود دارد. همه اين قریه ها به خاک يکسان شدند. نيرو هاي دولتي کانسال هاي آب را بسته کردند، پل ها را بمباردمان و زراعت را انفجار دادند و اشجار را قطع و به کابل بردند. گوسفند ها را کشته و قصاب ها را وادار به پوست کردن آنها کرده و بعد به مردم کابل فروختند. آنها همچنان چوب هاي دستک يا تير خانه ها را با کيبيل به تانک بسته و کشيدند و بعداً تيرچوب ها را به کابل فروختند.

#### ۵.۴ خشونت و بدرفتاری توسط قوای مقاومت ۱۹۸۹-۱۹۹۲

##### ۵.۴.۱ نمونه بدرفتاری توسط قوای مجاهدين

در سالهای بين عقب نشيني نيرو هاي اتحاد جماهیر شوروی و سقوط دولت نجيب الله، یک تعداد گروپ هاي مجاهدين هم مرتکب جنايات شدند. اکثریت آنها که در پاکستان مستقر بودند و حمايت نظامی و استخباراتی پاکستان را با خود داشتند با آرامی و معافيت عمل می کردند و کنترل قابل ملاحظه بالای مهاجرين افغانی داشتند. یکی از

با قدرت ترین اینها حزب اسلامی به رهبری **گلبدین حکمتیار** بود. حزب اسلامی مورد توجه سازمان استخباراتی پاکستان (آی اس آی)، سازمان استخباراتی که مسئول بعضی کارها از جمله هدایت سی آی ای که برای گروه های مجاهدین اسلحه فراهم می کرد بود. این مجاهدین توقیف گاه های مخفی در پاکستان داشتند؛ اشخاص که در توقیف به سر می بردند شامل مهاجرین بودند که مخالف رهبران مجاهدین بودند و یا آنهایی که با مؤسسات غیر دولتی خارجی کار می کردند بودند.

قوت های مجاهدین در داخل افغانستان نیز زندان ها و توقیف گاه های داشتند که در آنجا از شکنجه به طور سیستماتیک استفاده می شد. در این گزارش ما از بدرفتاری ها و سوء استفاده در یکی از توقیف گاه های مجاهدین در شمال شرق افغانستان که تحت کنترل شورای نظار بود استناد کرده ایم. ما همچنان منبع تحقیقات از توقیف گاه های که مربوط دیگر گروه های رقیب بود داریم.

## ۵.۴.۲ شکنجه در زندان های مجاهدین

در جریان مقاومت علیه اشغال توسط نیرو های شوروی، اکثریت قوماندانان مجاهدین زندان داشتند. در بعضی حالات آنهای که توقیف می شدند عبارت بودند از اسیران جنگی به شمول اعضای مجاهدین از گروه رقیب که برای تحقیق و همچنان به خاطر ارزش تبادل شان نگهداری میشدند. یک تعداد مجاهدین غیر نظامی هارا نیز توقیف می کردند. گروه های که در پاکستان بودند زندانی های داشتند که در آنجا مهاجرین افغان مظنون که مخالف سیاست گروه های مستقر در پاکستان بودند نگهداری، شکنجه و در بعضی حالات اعدام می شدند.

حزب اسلامی حکمتیار و حزب اسلامی خالص هر دو دارای زندان های در نزدیک پشاور بودند. سازمان دیدبان حقوق بشر بعضی از این زندان ها را توضیح و تشریح داده است. یکی از این زندان های شناخته شده و مشهور شمشو بود که در آن حکمتیار زن و مرد را توقیف می کرد و طبق سازمان دیدبان حقوق بشر "شکنجه به شمول لت و کوب شدید و استفاده از شوک برقی طور منظم صورت می گرفت". سازمان های استخباراتی این گروه ها همچنان مهاجرین افغان را اختطاف می کردند. سازمان دیدبان حقوق بشر همچنان گزارش کرده است که سازمان استخباراتی پاکستان (آی اس آی) مهاجرین افغان که در بعضی موارد تهدید برای امنیت ملاحظه می شدند به خاطر که یکی از گروه های مجاهدین به رسمیت شناخته شده پاکستان را حمایت نمی کردند تحقیق و مورد شکنجه قرار می دادند. در بعضی موارد توقیف شده گان از سازمان استخباراتی پاکستان به حکمتیار تسلیم داده می شد.

بعضی از زندان های که توسط گروه های مجاهدین مستقر در پاکستان کنترل می شد شامل: شمشو، تحت کنترل حزب اسلامی حکمتیار، در کمپ مهاجرین شمشو دیگر مراکز توقیف حزب اسلامی حکمتیار به شمول ورسک می سینی در شمال پشاور، محمد گارد در ولایت کنر، افغانستان (که همچنان توسط سیاف استفاده می شد) و باگری در نمایندگی کورام پاکستان (توسط سیاف نیز استفاده می شد)، و خوند بکلور در نمایندگی کورام که توسط سیاف استفاده می شد، شمشو شماره ۲ در پاکستان که توسط حزب اسلامی خالص استفاده می شد. شکنجه همچنان در بین گروه های مختلف و قوماندانان که در داخل افغانستان بودند متداول بود. طبق شهود که با آنها راجع به توقیف گاه های مجاهدین در ۱۹۸۰، مصاحبه صورت گرفته، گروه شورای نظار زندان را در لجده ولسوالی فرخار ولایت تخار داشتند. اظهارات معتبر نشان می دهد که مقامات در لجده به طور سیستماتیک از شکنجه به حیث یک وسیله در تحقیقات از زندانی های امنیتی و سیاسی شان در زندان استفاده می کردند. این محل توقیف در سال های ۱۹۸۳-۱۹۹۲ فعال بوده اما ادعا های که در دوسیه های ما درج است شامل سال های ۱۹۸۹ الی ۱۹۹۲ می شود.

## ۵.۴.۳ شکنجه، ظلم و بد رفتاری علیه زندانی ها و اعدام در زندان لجده ۱۹۸۹-۱۹۹۲

اظهارات شهود که توسط پروژه عدالت افغانستان مصاحبه شده و اکثریت شان خود در زندان لجده در توقیف بوده اند، نشان می دهد که امر و مسئولیت بد رفتاری ها و خشونت در زندان متکی به رهبری شورای نظار بود. چندین نوع تکنیک شکنجه متکی به استفاده وسایل و امکانات معین بود که مشخصاً برای شکنجه زندانی ها نصب شده بود و واضحاً برای همه در ساحه قابل دید بوده است.

شکنجه طور سیستماتیک در اطاق های مخصوص که مقامات زندان به آن دسترسی داشتند صورت می گرفت. هر کس که وابسته به نظارت یا پیشبرد زندان لجده بوده، یا اینکه از آنجا در موقع که به حیث زندان استفاده می شد بازدید به عمل آورده ممکن از عمل آن به حیث مرکز شکنجه مطلع باشد.

آنچه در مورد لجده دارای اهمیت است و آنرا از شکنجه در سایر زندان های مجاهدین متمایز می سازد این بود که آن زندان به شکل یک ساختار منظم مشابه ساختار های دولتی استفاده می شد. شورای نظار یک اداره بیشتر منظم بود نسبت به دیگر گروه های مجاهدین. ساختار تنظیمی آن متعاقباً به دولت اسلامی افغانستان بعد از سقوط دولت نجیب الله در ۱۹۹۲ جذب و حل شد.



یک چهره یا سیمای واضح شورای نظار، در مقایسه با قوماندانان محلی مجاهدین که شورای نظار جاگزین آنها شد و قتیکه ساحه کنترول خویش را در شمال شرق تقویه کرد، عبارت بود از ساختار اداری پیشرفته آن. در شورای نظار قطعات گروهی متخصص، سلسله امر واضح، و مکالمات خوب وجود داشت. این جنبش در زمان دولت نجیب الله انکشاف کرد و تدریجاً لوازم و وسایل قدرت محلی را در پیش بینی با زمانی که توانست آنها را در کابل مستقر کند افزایش داد (قسم که سر انجام در ۱۹۹۲ واقع شد). بناء سه موسسه شبیه دولتی مانند ریاست امنیت، سارنوالی عمومی، و زندان در لجه دست داشته بودند. زندان لجه در مراحل ابتدائی انکشاف اداری شورای نظار (۱۹۸۳ یا ۱۹۸۴) در یک مرحله که این جنبش ضرورت مجادله کردن به زندانی های جنگ را پیش بینی می کرد تأسیس شده بود.

این زندان برای حبس نمودن یک طبقه از زندانی ها به شمول دشمنان جنگ، قوا و قوماندانان رقیب و مجرمین سیاسی و جنائی استفاده می شد. بر علاوه شهود ادعا می کننده به طور افزاینده به تسلط خویش در منطقه اظهار قطعی می کرد، زندان لجه یک مرکز نگهداری برای رقبای سیاسی و نظامی هم پیمانان مسعود شده بود.

### روش های شکنجه را که اعضای سارنوالی مستقر در لجه استفاده می کردند شامل :

اویزان کردن زندانی ها از دست شان در یک جوهره حلقه آهنی که در سقف اطاق بود. لنت و کوب اکثرأ توسط چوب چماق، شوک برقی، محروم نمودن از غذا و خواب، محبوس کردن در اطاق یا کوتاه قلفی کردن، سوء استفاده جنسی، شکنجه روانی، بود. مدت و زمان اساسی شکنجه از طرف شب بود، زندانی ها مجبور بودند به صدای شکنجه گوش بدهند. بر علاوه شکنجه سیستماتیک در زندان، مقامات زندان لجه همچنان عهده دار اعدام زندانی های مشخص، بعضاً بدون محکمه و بعضاً بعد از سپری مراحل مختصر و ناکافی پروسه قضائی بودند.

اتهام شکنجه در زندان لجه متمرکز است به یک قطعه که بنام ریاست سارنوالی عمومی مسمی بود. این یک قطعه از ریاست امنیت ملی شورای نظار بود. اعضای ریاست سارنوالی اعضای معین شورای نظار بود. این قطعه تمام مسئولیت ها را در قبال توقیف زندانی های که در لجه نگهداری می شدند بود و به طور انحصاری تحقیق و شکنجه را اداره می کرد. یک قوماندان اردوگاه با نیروی متشکل از ۲۵ نفر مسئول امنیت زندان و نظارت از کار شاقه بالای زندانی ها بود. دیگر افراد امنیتی از باشنده های محلی قریه تشکیل شده بود.

شهود آنها را متهم به شکنجه نکرده اند. مدارک و اسناد از زندانی های اسبق لجه نشان می دهد که اعضای بلند رتبه رهبری شورای نظار از شکنجه در زندان لجه آگاه بودند. سارنوالی عمومی مستقیماً از قوماندانی ریاست عمومی امنیت ملی هدایت می گرفت و اکثرأ با آنها مشوره می کرد. **محمد قسیم فهیم**، وزیر دفاع اسبق، دولت رئیس جمهور کرزی، در آن زمان رئیس امنیت ملی شورای نظار بود مستقر در لجه بود. ریاست امنیت ملی در ولایت تخار مسئول دستگیری مردم بود که بعداً در زندان لجه زندانی میشدند. مراحل ابتدائی تحقیق در یک مرکز نگهداری زندانیان در تالقان صورت می گرفت و بعد زندانی ها با دوسیه رسمی به لجه منتقل می شدند. بناء یک ارتباط قوی تنظیمی در بین تیم های لجه و تالقان وجود داشت و شهود بعضی از اعضای ریاست امنیت ملی ولایت تخار را به تحقیق در لجه دسترسی داشتند نام گرفته اند. اظهارات و مدارک نشان می دهد تمام اعضای ده نفری سارنوالی لجه در تحقیق زندانی ها که توام با شکنجه بود شرکت داشتند.

تمام سارنوال های که در لجه به حیث تیم لیدر خدمت می کردند مستقیماً در شکنجه دست داشتند، طور که مستقیماً دوره های متعدد تحقیق را اداره می کردند که در آن خود شان و پرسونل مادون شان زندانی هارا شکنجه می کردند. از جمله تمام پرسونل در لجه سارنوال ها بیشتر مسئولیت شکنجه را داشتند زیرا آنها هدایت و اداره تحقیق و توقیف زندانی را به عهده داشتند و سر انجام تصمیم آنها شکنجه کردن یا نکردن زندانی ها را تعیین می کرد.

### ۵.۴.۴ ترور و ناپیدی اجباری افغانها در پاکستان

در اواخر ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ حملات بالای یکتعداد مؤسسات غیر دولتی که با افغان ها در پشاور پاکستان کار می کردند مشخصاً آنهای که زنان افغان را استخدام می کردند صورت گرفت. همچنان حملات بالای یک تعداد روشنفکران و سیاست مداران افغان که مخالف سیاست بعضی گروه های مجاهدین بود صورت گرفت. طبق گزارش حقوق بشر، آنهای که سیاست رژیم سابق را حمایت می کردند تهدید میشدند، که اکثر آنها بزرگان قوم بودند که مخالف سلطه قوماندانان اسلامی بودند، افغان های که با مؤسسات غربی مانند گروپ امدادسانی، و خانمهای که نقش و رول مسلکی شان سخت گیری را که اسلام گرا ها میخواستند تحمیل کند نقض می کردند.

یک تعداد رهبران و اعضای غیر روحانی یا گروه های چپی به پاکستان تهدید به مرگ شدند؛ بعضی ها ترور و یا اختطاف و ناپدید شدند. آنها که مورد هدف قرار گرفتند شامل افراد ذیل بودند:

افغان ملت (یک حزب ملی گرای پشتون)، انجمن انقلابی زنان افغانستان و حزب ماهویستی شعله جاوید و ساما (سازمان آزادی بخش مردم افغانستان).

بعضی از زنان که برای سازمان های بین المللی حقوق بشر کار می کردند نیز مورد هدف قرار گرفتند. فتوای صادر شده توسط سازمانهای غیر مشخص تهدید می کرد هر زنی که لباسهای چسپان یا نامناسب می پوشیدند، کسانی که عطر یا روغن مو و آرایش استعمال می کردند، کسانی که با مردان غیر اقارب نزدیک خودش صحبت کند، کسانی که عروس را همراهی می کردند یا در وسط سرک راه می رفتند. این امر صریحاً یک تعداد از مکاتب دختران و زنان را در پیشاور تهدید کرد.

یک حادثه، قتل شاعر و سردبیر معروف: سید بهاءالدین مجروح در فیروزی ۱۹۸۸ می باشد که به عنوان یک قضیه قابل مطالعه در این گزارش می باشد. حزب اسلامی حکمتیار به خاطر بسیاری از حملات واقع شده در پاکستان مسوول می باشد و نیروهایش از حمایت استخبارات نظامی پاکستان برخوردار بودند. طوریکه استیو کول (Steve Coll) یادداشت کرده، در این دوره **گلبدین حکمتیار** – با تکیه به افسران اداره افغان ISI، عاملان جماعت اسلامی برادران مسلمان (یک حزب اسلام گرای پاکستانی)، افسران استخباراتی سعودی، داوطلبان عرب از ۱۲ کشور – به طور سیستماتیک و منظم به سمت نابود کردن رقبایش در بین جبهه مقاومت افغانها حرکت می کرد.... **حکمتیار** و قوماندان های سردهسته اش به دفعات مجاهدین سلطنت خواه، روشنفکران، قوماندان های احزاب رقیب – و هر کسی که به عنوان رهبری قدرتمند دیگر به حساب می آمد، اختطاف کرده و می کشت.

## ۵.۴.۵ حزب اسلامی: ترور سید بهاءالدین مجروح

سید بهاءالدین مجروح ناشر مجله ماهنامه مرکز اطلاعات افغان بود که به ارتباط جنگ اطلاعات نشر می کرد. چند ماه قبل از ترور، مجله نتایج سروی را به نشر رسانده بود که نشان می داد ۷۰ درصد پناهندگان افغان ظاهر شاه را به جای هر کدام از رهبران مجاهدین حمایت می کنند.

طبق گفته شاهدانی که با پروژه عدالت افغانستان مصاحبه کرده اند، بعد از اینکه نتایج سروی به نشر رسید، **گلبدین حکمتیار**، رهبر حزب اسلامی با یک تعداد از قوماندان هایش به شمول بچه کاکایش، **دوست محمد خان**؛ **رحمت الله ظاهر** از پکتیا؛ **غلام نبی خان** از پکتیا؛ و **میجر (Mijur)** (احتمال می رود که تحریف شده Major باشد) اهل پکتیا جلسه ای را تشکیل داد. یکی از قوماندان ها موظف شد که مجروح و کارش را مطالعه کند. **میجر** یک مقام جناح استخباراتی حزب اسلامی بود که مشخصاً قتل ها را به عهده داشت و **حکمتیار** کار قتل مجروح را به میجر واگذار نمود.

**میجر** یک تویوتای لندکروزر داشت و از مقامات پاکستانی برای حمل سلاح ها به شمول کلاشینکوف اجازه داشت. طبق گفته شاهدان مصاحبه شده در پاکستان، نمبر پلایت (شماره پلاک) این لندکروزر برای پولیس پیشاور معلوم بود و به آنها امر داده شده بود که آن را متوقف نسازند. مجروح در خانه اش در ۱۱ فیروزی ۱۹۸۸ مورد هدف مرمی قرار گرفت. طبق گفته شاهدان در پاکستان، **میجر** به گشت و گذار آزادانه در پاکستان ادامه داد. مسوولین پاکستان هرگز یک تحقیق قابل قبول برای ترور مجروح و یا دیگر افغانهایی که اینچنین کشته شدند، به اجرا نگذاشت.

ادامه دارد